بسم الله النّور

المیزان خوانی جلسه یازدهم- دوره دوم- سوره مبارکه کهف - ۹/ مهر /۱۴۰۳

- ادامه شرح سیاق ۳۲- ۴۶ تا ابتدای آیه ۴۴

- بیان حکمتی ناب از نهج البلاغه در باب دوست یابی (حکمت۲۶۸)

**"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم وَ به نَسْتَعِینَ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی سَیِّدِنا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِین "**

## ادامه شرح سیاق ۳۲- ۴۶ تا ابتدای آیه ۴۴

جلسه یازدهم المیزان سوره مبارکه کهف هستیم و در محضر سیاق آیات ۳۲ تا ۴۶.

دوستان میگن یک صلوات برای پیروزی جبهه مقاومت و نابودی اسرائیل بفرستیم. اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم.

ضمن تسلیت این ثلمه‌ای که به عالم اسلام خورده، ان‌شاءالله که خدا با سیدالشهداء و اولیای الهی محشورشون کنه این شهیدان را و ان‌شاءالله که ما را رهرو این عزیزان قرار بده.

بریم سراغ سوره کهف سیاق ۳۲ تا ۴۶.

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**آیه ۳۶" وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا ﴿۳۶﴾"**

کلمه **"رُدِدْتُ"** یعنی چی؟ صیغه‌ش چیه؟ متکلم وحده بودنش به خاطر **تُ** هست. از قیافه‌اش چی می‌فهمیم؟ مجهول و متکلم وحده هست. اگر برگردانده شدم **"وَلَئِنْ رُدِدْتُ"** این یک نکته.

**" لأَجِدَنَّ "** را بازش کنیم. ریشه‌اش وَ جَ دَ هست یه لام سرش داره تاکید هست، نونش تاکید هست نون تاکید انگار دوبار یا سه بار توش تاکید داره یه لام هم سرش، سه چهار بار ما توش تاکید داریم یعنی خیلی مطمئن هست.

**"مُنْقَلَبًا"** یعنی چی؟ صیغه‌ش را بگیم. منقلَب هم میتونه اسم مفعول باشه هم اسم مکان باشه هم اسم زمان باشه هم مصدر باشه. ببینیم اینجا چی می‌خوره بهش؟ مصدر باشه میشه سرانجام، نهایت، شدن. اسم مکان باشه مثلا مکان دگرگونی، اسم زمان باشه زمان برگشتن. اینجا به چی می‌خوره؟ من یه جایگاهی بهتر از این خواهم یافت؛ پس چیه؟ اسم مکان هست. اینو می‌تونیم بفهمیم.

**باب افتعال و انفعال وزنهای مصدر و اسم مفعول و اسم مکان و اسم زمانش یکی هست**. یعنی اگر باب افتعال هست همه مفتعل هست اگر باب انفعال هست همه منفَعَل هست. پس منقَلب. پس مفتعل، منقلب. مصدر میمی، این وزن را داره، اسم مفعول، این وزن را داره، اسم مکان و اسم زمان همه‌ی اینها وزن‌هاشون همه منفعل یا مفتعل هست. (دقیقه ۵)

بریم سراغ متن المیزان.

این کلام یعنی این جمله توی المیزان، گفته که چنین افرادی برای خودشون کرامت و استحقاقی برای خیرات معتقد می‌شوند که خودش باعث امید و رجایی کاذب نسبت به هر خیر و سعادتی می‌گردد. کدوم افراد؟ اینهایی که برای خودشون یک کرامتی یک استعلایی قائلند. اینها چجوری هستند؟ دومیش میگه یعنی چنین کسانی آرزومند می‌شوند که بدون سعی و عمل به سعادت‌هایی که منوط به عمل هست نائب بیایند، یعنی چی؟ یعنی بدون زحمت برسند به یه جاهایی. تنبلی هست.

آن‌وقت از در استبعاد، استبعاد یعنی چی؟ دور پنداشتن. انکار یک مطلبی ازش در میاد. من وقتی نسبت به یک چیزی میگم استبعاد دارم یعنی حالاحالاها اون رو محقق نمی‌دانم یعنی برای من اصلا اتفاق نمیفته میگه **"وَلَئِنْ رُدِدْتُ" "وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ"** من فکر نمی‌کنم این اتفاق بیفته این قیامت اتفاق بیفته حالا به فرض هم که اتفاق افتاد. به این لحن کلامش، میگن استبعاد یعنی برای من دور هست، بعید هست. استبعاد، بعید شمردن. از در استبعاد می‌گویند چطور ممکن است قیامت قیام کند به فرضی هم که قیامت قیام کند و من به سوی پروردگارم برگردانده شوم در آنجا به خاطر کرامت نفسانی و حرمت ذاتی که دارم به باغ و بهشتی بهتر از این خواهم رسید. این واسه خودش یه همچین مقام و کرامتی قائل هست.

ادامه در ترجمه گفته یه کلمه‌ای که اینجا اضافه شده مال خود آقای موسوی همدانی هست، گفته این گوینده بینوا، توی ترجمه‌ها از این کارهای ذوقی می‌کنند ایشون.

در این ادعایی که برای خود می‌کند آنقدر خود را فریب داده که در سخن خود سوگند هم می‌خورد یعنی یه موقع‌هایی ما از بس برای خودمون یه جوی قائل شدیم یک کرامتی قائل شدیم این دروغ خودمون، این کذب خودمون را باور کردیم و براش قسم هم می‌خوریم. این دیگه نهایت توهم هست خیلی توهم زدیم.

در سخن خود سوگند هم می‌خورد چون سر ان حرف لام **"وَلَئِنْ رُدِدْتُ"** لام قسم هست و ادامه‌ش را با لام تاکید در **" لأجِدَنَّ "** و نون تأکید موکد می‌کنه یعنی هم قسم می‌خوره هم با تاکید میگه به خدا من مطمئنم اینجوری میشه. **" لأجِدَنَّ "** لام تاکید هست. **" لَئِنْ "** لام قسم هست.

بعد یه نکته جالبی هم توی جمله هست میگه: اگر به جای اینکه بگوید خدا مرا به زندگی بهتری می‌رساند گفت به زندگی بهتری میرسم. باز خودش را موثر می‌داند و به جای اینکه بگوید خدا مرا باغ بهتری می دهد گفت باغ بهتری خواهم داشت یعنی باز خودش موثر هست، همه به علت آن کرامتی هست که برای خودش قائل شده.

**آیه ۳۷" قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلا ﴿۳۷﴾"**

**"قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ"** حالا این رفیق مومن داره صحبت می‌کنه **"وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلا ﴿۳۷﴾"** پاسخ اون دوستش، اون همنشین و هم صحبتش را داره اینجا توی آیه میاره. کجا رو داره پاسخ میده؟ دو تا جمله توی اون قبلی گفته یکی توی آیات قبل میگه**"أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالا وَأَعَزُّ نَفَرًا ﴿۳۴﴾"** من مالم بیشتر از تو هست بچه‌هام بیشتر از تو هستند تعداد افرادی که زیر دست من دارند کار می‌کنند بیشتر از تو هستند و یه جایی گفته بود **"مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا ﴿۳۵﴾"** دو تا جمله گفته این رفیقِ داره جواب میده. میاد سخنش را تجزیه تحلیل می‌کنه.

میگه رفیق او سخن وی را تجزیه و تحلیل نموده از دو جهت مورد اشکال قرار داده. ( دقیقه ۱۰) جهت اول اینکه اومده بر خدا استعلا ورزیده یعنی این استعلایی که دارد دو تا جهت دارد: یک، استعلا نسبت به خدا و برای خود دعوی استقلال کرده و خودش را با داشتن قدرت و قوت از قدرت و نیروی خدا بی‌نیاز دانسته. جهت دوم استعلا، اون استعلایی که نسبت به خود این شخص باشه. یعنی یه بار نسبت به خدا میشه **"مَا أَظُنُّ"**. دومی را نسبت به دوستش اونجایی که میگه **"أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالا وَأَعَزُّ نَفَرًا ﴿۳۴﴾"**.

توی جمله اولی **"أَكَفَرْتَ بِالَّذِي"** استعلای اول را داره جواب میده. یعنی **"أَكَفَرْتَ بِالَّذِي"** جواب **"مَا أَظُنُّ"** هست. اونجا آخرش که گفته **"إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ"** اون جواب استعلای دوم هست که گفته **"أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ"** مفهومه؟ دو تا جمله گفته هر جمله جواب یک استعلاش هست.

**"لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿٣٨﴾"** آیه بعد **"وَلَوْلا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالا وَوَلَدًا ﴿٣٩﴾** این دومیه، استعلای دوم هست. تو که داری به من فخر فروشی می‌کنی، این هم جوابت. اگر که می‌بینی از من اوضاعت بهتر هست باید خدا را شکر کنی نباید به من تفاخر داشته باشی، فخر بفروشی.

بعد توی جمله میگه **"قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ "** آیه ۳۷ می‌فرماید که اگر دوباره گفته **"وَهُوَ يُحَاوِرُهُ"** چون توی آیات قبل هم گفته بود **"وَهُوَ يُحَاوِرُهُ"** چرا؟ میگه دو بار ذکر کرده برای اشاره به این جهت هست که آن شخص از شنیدن سخنان غرورآمیز آن شخص دیگر تغییر حالت نداده یعنی انگار هنوز اینها دارند رودررو با هم حرف می‌زنند نه اون جهتش را عوض کرده نه این. هنوز دارند با هم صحبت می‌کنند به خاطر همین یه بار دیگه آورده و سکینت و وقار ایمان خود را از دست نداده یعنی اینکه این توهین را شنید خودش را حفظ کرد رویش را اون طرف نکرد اخماش رو توی هم نکرد عصبانی نشد." **وَهُوَ يُحَاوِرُهُ"** یعنی حالت خودش را هنوز حفظ کرده همونطور که اون یکی داشت با این صحبت می‌کرد خیلی با غرور و صورتش را به صورت این جهت داده بود اینم همون حالت را حفظ کرده با همون لحن داره جواب میده نه عصبانی شده نه روش رو برگردانده نه مثلا اخمی کرده یا حرف بدی زده. اون **"وَهُوَ يُحَاوِرُهُ"** دوم داره اون حالت، در واقع اون کرامت شخص دوم را نشان می‌دهد.

همانطور که در بار اول رعایت ادب و رفق و مدارای واقعی را داشته بعد از شنیدن سخنان یاوه‌ی او باز هم به نرمی و ملاطفت جواب داده نه به خشونت و نه به طرزی که نفرین به او تلقی شود و ناراحتش کند بلکه به همین مقدار قناعت کرده که بطور رمز به او برساند که ممکن است روزی این باغهای تو بصورت بیابانی لخت و عور درآمده چشمه آن نیز خشک گردد.

**"أَكَفَرْتَ"** یه **"أ"** استفهام بالای سرش داره. به این استفهام اینجوری که جوابش از قبل مشخصه انکاری میگن. استفهام انکاری، یعنی سوال می‌کنه می‌دونه که جوابش چیه؟ ولی اون طرف باز هم انکار می‌کنه، استفهام انکاری.

مضامین کلام او را انکار کرده**"أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ"** چون کلام او متضمن شرک بود گفتیم دیگه توش بارقه‌هایی از شرک داشت، و دعوی استقلال برای خدا برای اسباب مسببات بود که فروع شرک هست. شرک ذاتی ممکنه نداشته باشه اما شرک خفی زیاد داره و ما هم داریم یه دفعه‌ای دلمون را خوش می‌کنیم به اسباب مسببات، که جلسه قبل عرض کردم خدمت‌تون. ( دقیقه ۱۵)

بعد نظر زمخشری را رد کردند که البته من اینو نمی‌خونم، مهم نیست.

بعد توبیخی که در آیه به وی شده، این است که وی دچار مبادی شرک شده یعنی در نتیجه نسیان پروردگار معتقد به استقلال است. یه زمانی خدا را قبول داشته ولی از بس غافل شده، فراموش کرده، یه دفعه‌ای دل خوش

کرده به اسباب و مسببات. یعنی ممکنه در باطن خودش و در فطرت خودش هنوز یه خدایی هست ولی از بس که هی یادش نکرده این دچار غفلت شده و این اتفاق افتاده.

در نتیجه نسیان پروردگار معتقد به استقلال خود و استقلال اسباب ظاهری شده بود که همین خود مستلزم عزل خدای تعالی از ربوبیت و زمام مُلک و تدبیر را به دست غیر او دانستن است و این خود ریشه و اصلی هست که هر فساد دیگری از آن سر می‌زند. حال چه اینکه چنین شخصی به زبان موحد باشد، ما به زبان خیلی خدا خدا می‌کنیم، یا منکر آن و معتقد به اولوهیت آله هم باشد یعنی با زبان ممکنه خدا را قبول داشته باشیم خدا را هم صدا بزنیم اما در دل‌مون و در باطن‌مون بر اعتقادمون برای اسباب یک اثر مستقلی قائل بشیم یه الهه‌ای یه آلهه‌ای (آلهه جمع اله هست.) بتراشیم.

اومده گفته **"أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ"** خواسته که وی را متوجه به اصل او که همان خاک است نماید. پس از خاک میشه نطفه، پس از آن یک انسان تمام عیار. میگه **"أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا ﴿٣٧﴾"**

**" سَوَّاكَ"** از چه ریشه‌ای هست؟ سَ وَیَ، به چه معنی هست؟ چه بابی؟ تفعیل. تسویه یعنی تنظیم و ترتیب، همه چیز سر جای خودش باشه. سامان دادن، منظم کردن. بله؛ به این میگن تسویه.

میگه شما را به شکل یک رجل کامل و بالغ درآورده، انسان تمام عیار دارای صفات و آثار. همه به موهبت خدای تعالی بوده چون اصل او یعنی خاک هیچ یک از این اطوار را نداشته (با ط دسته دار) یعنی طورها، یعنی گونه‌ها. یعنی اگر شما خاک بودید و خدا هیچ کاری به کارت نداشت همینجوری خاک مونده بودی، این خداست که تو را نطفه کرده، بعد نطفه جنین شده رشد کرده به دنیا اومده مراحل رشد را گذرانده تا رسیده به یک آدم بالغ. پس آنچه آدمی یعنی یک انسان تمام عیار و تام‌الخلقه از علم و قدرت و حیات و تدبیر دارد و با تدبیر خود اسباب هستی و طبیعی عالم را در راه رسیدن به مقاصدش تسخیر می‌کند همه و همه تنها مملوک خداست. خدا آنها را به انسان داده از ملک خودش بیرون نیاورده هر چه را که به انسان داده و آدمی را متلبس به آن نموده با مشیت خودش نموده، اگر نمی‌خواست انسان خودش مالک هیچ چیز نبود.

بعد میگه که مرد مومن در پاسخ رفیقش می‌گوید تو مشتی خاک بودی سپس قطره نطفه شدی بویی از انسانیت و مردانگی و آثار مردانگی را مالک نبودی و خدای سبحان هر چه را که تو داری به تو داد به مشیتش تملیک کرد و هم اکنون نیز مالک حقیقی هم اوست. با این حال چگونه به او کفر می‌ورزی و ربوبیت او را می‌پوشانی؟ تو کجا و استقلال کجا؟

## آیه ۳۸ " لَـٰكِنَّا۠ هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿٣٨﴾"

**"لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ"** این **"لَكِنَّ"** چی بوده قبلش، اصلش؟ ( دقیقه ۲۰)

**"لَكِنَّا۠"** نگاه کنید نوشتارش را؟ بالای سر الفِ آخرش یک ساکن گرد گذاشته ما دو نوع علامت ساکن داریم. یه دونه ساکنی که یه طرف دهنش باز هست، یه ساکن گرد داریم، این گرده معنی داره. چند جای دیگه هم

این گردها را داریم، نمی‌دونم دقت کردید یا نه؟ سوره احزاب داریم سوره انسان داریم و این جا. یعنی چی؟ لکن انا هست. من چجوری نشون بدم که این لکن انا هست؟ اون علامت گرده ساکن به من این و کد میده.

سوال: هر جا اومده نشونه انا هست؟ پاسخ: نه همیشه نه، اینجا اینجوری هست.

**"لَكِنَّا"** به جای اینکه نون، حرف آخر باشه یعنی نون حرف آخر لکن باشه یه الف گذاشته سرش، یه ساکن گذاشته ما می‌فهمیم که **اَنا** بوده که توی اون ادغام شده. مثلا در سوره انسان قَوَارِيرَ هست اونجا هم اینجوریه توی سوره احزاب هم داریم. اینها علامت هست یعنی یک جور رسم‌الخط هست چون **"لَكِنَّ"** که همینجوری که مشکلی نداشت، می‌نوشتیم **"لَكِنَّ"** آخرش نون مشدد ولی وقتی می‌بینیم یه الف گذاشته و یه علامت گرد بالای سرش گذاشته این در واقع بوده لکن انا، ولی من.

میگه **"لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿٣٨﴾"** در قرائت مشهور کلمه **"لَكِنَّ"** با تشدید و بدون الف وصل قرائت شده یعنی اون انا که ما میگیم را اول نیاورده. که در هنگام وقف بی‌حرکت خوانده می‌شود. بذارید درست بخونم. میگه در قرائت مشهور کلمه **"لَكِنَّ"** با تشدید و بدون الف وصل هست، این الفی که آخرش هست الف وصل نیست الف فصل هست یعنی نمی‌تونی وصلش کنی به خاطر همین ساکن را گذاشته. به طوری که گفته‌اند اصل آن لکن‌انا بوده که همزه انا بعد از نقل فتحه‌اش به نون حذف شده. اون انا هم اولش یه الف داره دیگه اون رو برداشته این **نَ** چسبانده به **"لَكِنَّ"** توی هم ادغامش کرده دو نون در یکدیگر ادغام گردیده که در حالت وصل با نون مشدد هست و با صدای بالا بدون الف قرائت میشه حالا کاری نداریم.

لفظ **"رَبِّي"** تکرار شده در آیه مورد بحث.

انا را اسم ظاهر آورده که برای تاکید باشه. اسم ظاهر به جای ضمیر آورده که جهت تاکید باشه.

سوال: قوارير چی بود؟ پاسخ: اون تنوین داره ولی توی وصل ما اون الف را داریم وصلش نمی‌کنیم. یه نوع رسم‌الخط هست.

لفظ **"رَبِّي"** میگه تکرار شده. توی نوبت دوم باز اسم ظاهر آورده به جای ضمیر. مثلا می‌تونست بگه که لکن هوالله ربی و لا اشرک به احدا. مفهومه؟ ولی یه بار دیگه رب را آورده.

ما یه جاهایی اسم ظاهر را می‌گذاریم جای ضمیر. عمدا هم می‌گذاریم چون می‌خواهیم باشه حتما. یعنی اون ضمیر را نمی‌گذاریم اسم ظاهر را می‌گذاریم که این تاکیدِ باشه.

از این جهت اسم ظاهر آمده که به علت حکم اشاره کرده باشه. حکمِ ربوبیت هست. لا أُشْرِكُ به أَحَدًا لانه ربی؛ انگار این بوده. خدا همه اینها را به این شکل جمع کرده و یه جور دیگه آورده یعنی یه جور حالت فصاحت و بلاغت هم داره.

جایز نیست کسی را شریک او بدانم و این بیان حال هر مرد مومنی هست که در قبال کفار و ادعاهایی که ایشان بر خود می‌کنند باید خاطر نشان سازد.

سوال: مثل ادخل انت وزوجک الجنه؟ پاسخ: نه؛ اون دوتاش باید باشند ضمیری اینجا نمی‌تونیم بیاریم. توی اون هر دو تا باید باشند ترتیبش هم مهمه باید اول انتَ باشه، اول حضرت آدم بعد حوا هست توی بحث مسکن. اُسکن هست اُدخل نیست **"يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ"**. نه این با اون فرق می‌کنه. ( دقیقه ۲۵)

**آیه ۳۹" وَلَوْلا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَکَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْکَ مَالا وَوَلَدًا ﴿۳۹﴾"**

**"لَوْلا"** فعلش را پیدا کنید. انگار که بین لولا و فعلش یه فاصله‌ای افتاده. بوده لولا قلتَ. چرا نگفتی وقتی وارد باغت شدی؟ چرا اینجوری نگفتی **لاحول و لاقوه**. چرا **"مَا شَاءَ اللَّهُ لا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ"**؟ بین **" لَوْلا"** با فعلش یه جمله فاصله انداخته.

سوال: **"دَخَلْتَ "** فعلش نمیشه؟ پاسخ: چه جوری معنی کنیم؟ داخل نمی‌شدی؟ نه دیگه **" لَوْلا"** معنی نفی هم داره. **لو** میشه چرا، **لا** نفی هست که سر فعل اومده. چرا داخل نشدی یا چرا نگفتی؟ کدومش درسته؟ داخل شد که. ولولا قلت درسته یا ولولا دخلت؟ ولولا دخلت میگه چرا داخل نشدی!؟ ولولا قلت چرا نگفتی؟ آخه این داخل شده، شما چی را می‌تونی منفی کنی وقتی داخل شده؟

میگه چرا نگفتی **"إِذْ دَخَلْتَ"** وقتی داخل باغت شدی چرا نگفتی؟ چی را نگفتی؟ **"مَا شَاءَ اللَّهُ لا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ"**. که ما این جمله را به شکل اصطلاحی میگیم **لاحول ولاقوه الا بالله العلی العظیم**. این را از این آیه گرفتند. این جمله تتمه کلام مرد مومن هست در خطاب به رفیق کافرش هست که او را توبیخ و ملامت می‌کنه که در هنگام ورود به باغش دچار غرور گشته و گفت گمان نمی‌کنم، همون **"مااظنُّ"** ابدا این باغ نابود شود **"مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا ﴿۳۵﴾"** میگه چرا اون موقع نگفتی **"مَا شَاءَ اللَّهُ "**؟ اگر اون موقع گفته بودی **"مَا شَاءَ اللَّهُ "** این اتفاق نمی‌افتاد. و چرا با گفتن این دو کلمه همه امور را به خدا نسبت ندادی؟ حول و قوه را منحصر به او نکردی؟ من که به تو گفتم همه نعمت‌ها به مشیت خدا وابسته هست، هیچ حول و قوه‌ای جز به عنایت او نیست.

میگن که کلمه معروف **"مَا شَاءَ اللَّهُ "** ظاهرش انگار یه کلمه ناتمام هست ما مجبوریم یه چیزی را در تقدیر بگیریم. تقدیر یعنی پنهان یعنی داخل پرانتز. یا باید گفت تقدیرش چیه؟ الامر ماشاءالله یعنی الامر بشه مبتدا که در تقدیرهست، ماشاءالله بشه خبرش. یا تقدیرش بشه ماشاءالله کانَ یعنی یا بیاییم مبتدای محذوف براش در نظر بگیریم یا خبر محذوف براش در نظر بگیریم یعنی توی حالت دوم ما بشه مبتدا، شاءلله کان بشه خبرش. درسته؟ توی حالت اول بشه الامر مبتدا، **"مَا شَاءَ اللَّهُ "**خبرش. این دو حالت تقدیر هست. علامه میگن که وجه اول بهتر هست یعنی بگیم الامر، مبتدا، ماشاءالله بشه خبرش که مبتدا محذوف هست.

جمله **"لا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ"** ما یه سری آدات حصر را داریم سیزده طرق حصر داریم از معروف‌ترین آدات حصر در قرآن ترکیب مثل انما هست انما یکی از آدات حصر هست خیلی هم پرکاربرد هست در قرآن، یا لا و الا، ما و الا، ان و الا. خبر مقدم. اینها از آدات حصر هستند. ( دقیقه ۳۰)

اینجا چه ترکیبی هست؟ **"لا"** و **"الا"**. **"لا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ" "لاحول الا بالله"** دیگه چی داریم ازش؟ **"لااله‌الاالله"**. از این لا و الا توی ادبیات خودمون هم زیاد استفاده می‌کنیم. یا ما و الا، یا ان و الا.

**"لا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ"** انحصار هست. شما اگر توی ترجمه یا توی متن عربی انحصار دیدید، یعنی همان حصری که گفتیم. نحو انحصار یعنی حصر، که طریق حصر داره. انحصار هر نیرویی در خدای تعالی را افاده می‌کند. آنچه نیرو می‌بینید قائم به مخلوقات خداست به عینه همان قائم به خود خداست بدون اینکه از خدا منقطع شده باشه و مخلوقی خود مستقل در آن نیرو باشه **"أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا"**.

ادامه ش را ببینید **"إِنْ تَرَنِ"** چی بوده؟ ان شرطیه هست. ترانی بوده ترنی شده، اون یاء آخرش هم برداشته شده. چون **"إِنْ"** اومده برداشته. **"إِنْ"** شرط عامل هست، برش داشته. **"إِنْ تَرَنِ"** بوده ان‌ترنی. ریشه‌ش چیه؟ رایَ. اگر می‌بینی مرا، این معنیش میشه. اگر من رو می‌بینی اینجوریه که من اوضاع مالیم مثل تو نیست **" أَنَا أَقَلَّ مِنْکَ مَالا وَوَلَدًا ﴿۳۹﴾"** مالم کمتر هست، آدم‌هام کمتر هستند، اگر اینجوری می‌بینی باید بدون اینکه تفاخر داشته باشی سریع بگی **"مَا شَاءَ اللَّهُ "**.

**آیه ۴۰" فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْرًا مِنْ جَنَّتِکَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا ﴿۴۰﴾"**

**"فَعَسَى رَبِّي"** حرف خودم این هست، خودم دارم میگم. این میگه نفرین نمی‌کنم ولی یک جوری دلش سوخته انگار، از این دو سه تا جمله بعدی بوی نفرین بلند شده، قشنگ مشخص هست. بد دلش را سوزانده ولی خیلی خودش رو حفظ کرده.

میگه **"فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْرًا مِنْ جَنَّتِکَ "** خدا را چه دیدی شاید یه روزی خدا به من یه باغ بهتری بده .

**"وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا"** این **"ها"** به چی برمی‌گرده؟ به **جنت** اون یکی. **"وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا ﴿۴۰﴾"** اون وقت چی بشه؟ برمی‌گرده به جنت اولی، رفیقی که کافر بوده.

**"حُسْبَانًا"** را معنی کنیم. در مجمع البیان، مال کیه؟ شیخ طبرسی؛ به امین الاسلام معروف هست. کلمه حسبان در اصل تیرهای کوچکی بوده یعنی اصل لغت از اینجا اومده. تیرها یه کیسه داشتند یه محفظه‌ای داشتند داخل اون محفظه قرار می‌دادند یه زه هم دورش داشته، زه کمان. به اون قسمت محفظه که یه تعداد مشخصی هم توش تیر جا می‌شده مثلا ده تا. هر یه زه کمان با ده تا تیرش را می‌گفتند حسبان. حسبان یعنی قابل شمارش، قابل حساب. می‌دونستند یه زه مثل خشاب تفنگ، یه تعدادی حالا هفت تایی داره نمی‌دونم شش تایی داریم، خیلی وارد نیستم. خشاب تیر را اون موقع بهش می‌گفتند حسبان. اون موقع اون قسمت محفظه تیر را به این شکل درمی‌آوردند.

میگه در سواران فارس مرسوم بوده و ماده اصلی‌ش هم حساب هست. اگر آنها را حسبان می‌نامیدند بدین مناسبت بوده که حساب را زیادتر می‌کرده یعنی راحت ده تا ده تا می‌شمردند.

و درباره کلمه **"زَلَقًا"** زلق یعنی زمین صاف و هموار نه گیاه درش هست نه چیز دیگر و اصلش به معنای زمین لیز که پا روش سُر می‌خورد و استوار نمی‌ماند. لغزنده، بی‌گیاه، مثل گل و لای که ما نمی‌توانیم راحت روش راه بریم؛ این زلق.( دقیقه ۳۵)

ببینید نفرین نکرده ولی نفرین کرده یعنی یه جورایی قشنگ آدم احساس می‌کنه که درسته ظاهر حرفش رو خیلی مودبانه میگه حالا مثلا تو منو دیدی که کمتر از تو بودم خدا را چه دیدی شاید یه روزی یه باغی به من بده و خدا را چه دیدی شاید باغ تو نابود بشه. علامه میگه خیلی در کمال ادب اصلا نفرین هم نکرده، پس شما

به چی میگید نفرین؟ بیچاره نفرین کرده. حالا این مزاح هست ولی انگار خیلی دلش سوخته در عین اینکه دلش سوخته نهایت...، اما مفهومش اینه.

کلمه **"صَعِیداً"** صعید یعنی خاک روی زمین، توی آیه تیمم هم از این کلمه استفاده شده.**"فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّبًا"** خاکی که روی سطح زمین هست و ما توی بحث فقهی تیمم را بهش انجام میدیم.

**"صَعِیداً"** یعنی چی؟ زمین هموار بی‌علف هست. همون خاکی که داریم میگیم.

**آیه ۴۱" أَوْ یُصْبِحَ مَاؤُهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِیعَ لَهُ طَلَبًا ﴿۴۱﴾"**

آبش غور بشه یعنی بره توو. یعنی این نهر را می‌بینی چشمه را می‌بینی یه دفعه‌ای آب را داخل زمین بکشه و شما آب نداشته باشی. اصلا نفرین هم نکرده‌ها.

این دو تا جمله‌ای که گفته در رد کلام رفیق کافرش هست که بر او استعلا و تکبر ورزیده و این حاصلش اینه که وقتی جریان همه امور به مشیت خدای تعالی و حول و قوه او باشه پس او تو را دارای مال و فرزند و نفرات بیشتری کرده، این کار مربوط به خداست نه به تو تا باعث به خود بالیدنت شود و مجوزی باشد که بر من تکبر ورزی!

اینجا منظور بلاست. مثلا یا باران سیل‌آسا یا رعدوبرقی یا آتشی.

حسبان گفتیم اصلش به معنای شمارش هست ولی توی آیات قرآن چندین جا، علاوه بر اینجا، چندین جا به معنای عذاب هست. یه صاعقه‌ای، یه تگرگی ما الان داریم کشاورزان، اونها که کشاورزی‌شون خوب هست و علم کشاورزی را دارند می‌دونند توی اسفند خیلی از درختان شکوفه می‌زنه این شکوفه ها توی بهار باز میشن، بعد اون تگرگای بی‌موقع هست که اول فروردین میاد، کشاورزان واقعا از اون خوف شدید دارند چون کل سال زحمت کشیدند آب‌شون دادند کود دادند مواظبت کردند تا این درخت‌ها را به شکوفه برسونند بعد تگرگ میزنه این شکوفه‌ها همه میاد پایین، بعد محصولی که توی فروردین، اردیبهشت باید می‌چیدند دیگه محصولی نیست؛ به اون حالت هم باز عرب میگه حسبان.

ممکنه یه تگرگی بیاد این چیزی که تو داری میگی رو همه را بریزه پایین. پس حسبان هر چیزی که بالاخره نابود کننده باشه اینجا.

میگه ظاهر کلام چنین می‌نماید که کلمه **ترن** از ماده رای این جا به معنای دیدن صرف با چشم نیست، به معنای اعتقاد هم هست. میگیم چی؟ رای تو چیه؟ رای و نظر شما چیه؟ به معنای اعتقاد هم هست پس اگر به معنای اعتقاد بگیریم. رَأیَ خیلی فعل عجیبی هست. اگر به معنای دیدن با چشم باشه میگیم فعل معمولی هست اما اگر به معنای رویت قلبی باشه میگیم از افعال قلوب. افعال قلوب به معنای اعتقاد، نظر، رویت قلبی. اینها دو تا، سه تا مفعول می‌گیرند. یعنی فعل رای اگر به معنای رویت قلبی یا اعتقاد یا نظر باشه دو تا سه تا مفعول راحت می‌تونند بگیرند انواع و اقسام مشتقات رای را داریم؛ بهش میگن افعال قلوب. از این افعال چندتا دیگه داریم.

ضمیر **"أَنَا "** در **"إِنْ تَرَنِ أَنَا "** اگر هم نمی‌آمد معنی کامل بود چون ترنی هست، یه بار یه من اونجا داریم اگر مرا می‌بینی که کمتر از تو، بعد انگار یه انا دیگه اینجا آورده، اگر مرا می‌بینی که من کمتر از تو. ( دقیقه ۴۰)

این **"أَنَا "** اضافه بحث چیه؟ بهش میگن ضمیر فصل. ضمیر فصل به چه دردی میخوره؟ هم تاکید داره هم بین مبتدا و خبر هست. اگر نبود مبتدا و خبر می‌رفتن توی هم، نمیشد تشخیصش داد. اسم دیگه ضمیر فصل را میگن عماد. عماد یعنی ستون. یه ستون هست وسط و نمی‌گذارد خبر بره توی مبتدا، به خاطر همین میاد وگرنه توی معنی، معنیش نمی‌کنیم.

چون یه بار گفته **"إِنْ تَرَنِ"** یه بار هم **"أَنَا "** بیاره مثل چی؟ **" لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِی "** از این ضمیرهای فصل زیاد داریم.

میگه ممکن هم هست از ماده رویت باشه.

ما می‌خواهیم المیزان بخونیم از کجا بفهمیم الان یه بار اونو گفته یه بار گفته ممکن هم هست. من الان از کجا بفهمم نظر علامه کجاست و کدومش هست؟ اولا علامه حرف اصلی خودش را معمولا اول میزنه بعد میره احتمالات بعد. اگر یه جایی دیدید حرف اصلی را توی حالت دوم یا سوم آورده تاکید پشتش هست میگه اما به نظر می‌رسد که این وجه صحیحتر باشه مثل همون که الان خوندیم. وقتی میگه ممکن هم هست یعنی این احتمال که به معنای دیدن با چشم باشه احتمال ضعیف‌تری هست تا احتمال اینکه رویت قلبی باشه یا به معنای اعتقاد باشه. پس نظر اصلی علامه بحث اعتقاد هست و نظر دومش این هست که دیدن با چشم هست. مفهومه؟ اینجوری باید المیزان را بخونید یعنی شما برید نظر علامه را از لابه‌لای جملاتش در بیارید.

اگر اعتقاد داری، بعد داخل پرانتز میگه، اگر می‌بینی با چشم که من از جهت مال و فرزند دست کمی از تو دارم و تو از من جلوتری، زمام امر به دست پروردگار من است و چون چنین است هیچ بُعدی ندارد و بلکه امید آن هست که پروردگار من جنتی بهتر از جنت تو به من بدهد و جنت تو را هدف تیرهای بلا.

فهمیدید چرا حسبان شد عذاب؟ شد تیرهای بلا از آسمان. یعنی اومده تشبیه کرده عذابهای آسمان را به تیرهای بلا یعنی خدا تو را با باغت و با تیرهای بلا بیازماید. مثل سرما مثل باد، تگرگ، صاعقه، باران خیلی تند و امثال آن، بر آن بفرستد به صورت زمین خشک و خالی. خیلی جالبه توی نفرینش برای خدا تعیین نکرده که کدوم‌شون را بفرسته یکی از اینها را بفرست حالا می‌خواد باد باشه می‌خواد آتش باشه، صاعقه باشه یه تیر غیبی بیاد. آره اصلا هم نفرین نکرده.

## آیه ۴۲" وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿۴۲﴾"

"أُحِيطَ" از چی میاد؟ احاطه شدن. قیافه‌اش را بگید صیغه را بگید، ریشه چیه؟ احسنت حوَطَ. بعد اعلال صورت گرفته اون واو وسط، حرف علّه قلب به الف میشه. خودش مفتوح قبلش هم مفتوح، قلب به الف میشه. میشه حوط. باب افعالش میشه احاطَ که توی آیات قرآن داریم. حالا مجهولش کنید. قبل از اعلال مجهولش می‌کنیم یعنی بنویسیم احوطَ. اول میگیم احْوَطَ بعد میاییم قیافه مجهول بهش میدیم. قیافه مجهول، اولی ضمه می‌گیره یه دونه مونده به آخر کسره می‌گیره میشه اُحوِطَ. بعد میبینیم که واو با کسره نمی‌خونه تبدیل به یاء می‌کنیم میشه **"أُحِيطَ"**. معنی؟ احاطه شد به شما. مجهول. احاطه به ثمر، این یه کنایه هست **"وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ"** کنایه از نابود کردن. ( دقیقه ۴۵)

سوال: مجهول نیست؟ پاسخ: مجهول هست، اُحوِطَ هست اگر مجهول نباشه میشه احاط. معلومش میشه اَحاطَ. و ماضی هست. ثلاثی مجرد نیست اولا باب افعال هست بعد هم ماضی هست. کنایه از نابود کردن.

از دشمن یعنی احاطه به دشمن. محاصره کردنش از همه اطراف هست. در چنین مواقعی امید آدم از هر یار و یاوری قطع گشته هلاک حتمی می‌شود مثلا داریم در آیه دیگری **"وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ"** توی سوره یونس؛ و گمان می‌کردند که این موج دریا آنها را احاطه کرده یا احاطه شدند با موج دریا.

کنایه بعدی، این آیات از استعاره و کنایه زیاد استفاده کرده **" فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ"**. اصبح یعنی چی؟ اصبح اینجا فعل ناقص هست مثل کانَ. چون بعدش هم بلافاصله فعل اومده **"يُقَلِّبُ"** در واقع میشه کان یقلب، یه حالت استمراری هم بهش میده. چیکار میکرد؟ دو تا دستش را به علامت حسرت، ما وقتی اتفاقی برامون میفته که نتیجه کم کاری خودمون بوده یا یه اتفاقی، ای کاش نمیشد یه دستی روی دست می‌زنیم، این کنایه از ندامت و حسرت و پشیمانی هست. چون شخص نادم بیشتر اوقات حالت درونی خودش را با پشت و رو کردن دستان مجسم می‌کنه یعنی ما وقتی حالت ندامت بهمون دست میده، نشان و بروز اون حالت درونی، این هست که دست روی دست می‌زنیم.

سوال: یه چیز فطری هست؟ پاسخ: غریزی هست. آره؛ حالا فطرت و غریزه کنار هم به کار برده میشه ولی با هم متفاوت هستند. یه بار کامل اینها را گفتیم. غریزه هست اصطلاحا توی علم الان میگن زبان بدن یعنی اگر کسی اینجوری بزنه همه می‌فهمند که ای وای مثلا یه اتفاقی افتاده. زبان بدن هست.

**"وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا"** اینم کنایه‌ست یعنی سه تا کنایه پشت هم. خاویه را معنی کنیم از چه ریشه‌ای هست؟ خوَیَ به معنای فرو ریخته، فرو افتاده، تهی شده، ویران، سقوط. به اینها میگن خاویه. از خلوَ هم می‌تونه بیاد، چون فقط یه حرف‌شون با هم فرق می‌کنه پس می‌تونن از هم مشتق هم بشن خلوَ یعنی خالی کردن.

**" وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا"** کنایه از کمال خرابی، یه همچین کنایه ای یعنی اوج تخریب. خانه وقتی خراب می‌شود که اول سقفش فرو بریزه یعنی هر وقت سقف میاد پایین بعد دیوارها روش می‌ریزند این نهایت تخریب هست. **"وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا"** عرش هم یعنی سقف.

بعد چی میگه؟ **" وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿۴۲﴾"** ای وای بر من، ای کاش بر پروردگارم شرک نمی‌ورزیدم، ای کاش به آنچه دل بسته بودم دل نمی‌بستم و رکون و اعتماد نمی‌کردم اینها را مستقل نمی‌پنداشتم.

انواع مال‌هایی که در آن باغ داشت نابود گردید، همه میوه‌های باغ از بین رفت پس بر آن مالی که خرج کرده و آن باغی که احداث نموده بود پشیمانی می‌خورد.

این **"مَا أَنْفَقَ فِيهَا"** را جا انداختم. انفاق کرده، خرجش کرده یعنی کلی کود و آب و اینها را خرجش کرده. و مغرور آنچه شدم نمی‌شدم، فریب اسباب ظاهری را نمی‌خوردم.

**آیه ۴۳"وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنْتَصِرًا ﴿۴۳﴾"**

**"فِئَةٌ"** یعنی چی؟ گروه، جمع، فرقه، جماعت. ( دقیقه ۵۰)

**"مُنْتَصِرًا"** اینجا به معنی کسی که مانع بشه یعنی بیاد جلوی عذابی را بگیره جلوی اتفاقی را بگیره بهش میگن **"مُنْتَصِرًا"**. به معنای انتقام گیرنده هم میاد منتصر. چه بابیه؟ افتعال. اون نونش گول‌تون نزنه، اون نونش جزو

ریشه هست معنی نصر هست. افتعال، توی باب میره توسعه معنایی پیدا می‌کنه. اینجوری معنی می‌کنیم، کسی نیست که وی را در مقابل عذاب مانع بشه و نذاره که عذاب بهش برسه، یاری کنه.

میگه که از **"قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ"** یعنی اونی که رفیقش گفت تا کلمه **"طَلَبًا"** بیانِ زبانی بود برای خطای مرد کافر. بیانِ زبانی یعنی داره فعلا به شکل زبانی میگه، فعلا اون داره نفرینش می‌کنه.

و دو تا آیه **"وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ"** تا **"وَمَا كَانَ مُنْتَصِرًا"** بیان عملیش هست یعنی اونجا به زبان میگه و اینجا اتفاقی میفته؛ آدم مستجاب‌الدعوه ای هم بوده احتمالا. مواظب آه مردم باشیم.

دوتا خطا داره خطاش هم بگیم. اولیش که **"مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا"** هست دومیش هم **" أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالا وَأَعَزُّ نَفَرًا"** که گفتیم چجوری جوابش را داد. هر دو تا **"أَكَفَرْتَ بِالَّذِي"** را جواب داد.

این رفیق مومن زبانی جواب داد ، عملی هم خدا جوابش را داد. **"وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنْتَصِرًا ﴿۴۳﴾"** که خدا بهش فهماند که اشتباه کرده. تا سر **"هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ"** بماند.

فئه یعنی گروه، جماعت. هیچکس نبود، این همه که گفت **" أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالا وَأَعَزُّ نَفَرًا"** اون نفرات اینجا نیومدن به دادش برسند. یعنی به فامیل و قبیله و عشیره آدم نباید بنازد و تفاخر کند.

## بیان حکمتی ناب از نهج البلاغه در باب دوست یابی (حکمت۲۶۸)

یه حدیثی از حضرت علی علیه‌السلام در حکمت ۲۶۸ نهج‌البلاغه، توی بحث دوست‌یابی، خیلی قشنگ هست. مواظب دوست‌هاتون باشید یا چجوری به دوست‌هاتون اعتماد کنید یا اصلا چجوری دوست انتخاب کنید.

**أَحْبِبْ حَبِيبَكَ هَوْناً مَا،** یعنی چی؟ **هَوْناً** یعنی آرام، یواش یعنی دوستت را تا یه جایی دوست بدار، صبر کن خیلی جلو نرو. أَحْبِبْ حَبِيبَكَ هَوْناً مَا،

**عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْماً مَا؛** چرا؟ شاید یه روزی دشمنت بشه. این **ما** که آخرش میاد هم موزونش کرده، هم معنای تقلیل میشه ازش گرفت.

**هَوْناً** معنی یواش و آروم، سست. بعدش یه ما اومده **هَوْناً مَا،** مای تقلقل است یعنی یه ذره، یواش، آروم. هم **هَوْناً** معنی یواش میده هم **ما** داره اونو میارتش پایین. بهش میگن مای تقلیل، یعنی اندکش کرد.

**عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْماً مَا؛** شاید یه روزی دشمنت بشه، حالا برعکس.

**وَ أَبْغِضْ بَغِيضَكَ هَوْناً مَا،** خیلی دشمنی نکن صبر کن تا یه جایی، یواش.( دقیقه ۵۵)

**عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْماً مَا،** شاید یه روزی این دشمنت، دوستت بشه. پس توی دوستی توی منافع شخصی، (البته توی بحث تبری و تولی یه بحث دیگه هست.) توی خانوادگی، فامیلی خیلی با یکی صمیمی نمی‌شیم و خیلی هم با یکی دشمن نمی‌شیم.

یه چیز عجیبی بهتون بگم ما توی فرهنگ اسلام دوست خیلی صمیمی نداریم، من با دوستم مثل یک روح در دو بدن هستیم اینم غلط هست. یه حدی باید داشته باشه، صمیمیت خوبه، کمک کردن خوبه دوستی خیلی خوبه، آدم را رشد میده اما یه رازی برای خودتون داشته باشید **أَحْبِبْ حَبِيبَكَ** یعنی هر کسی که مصداق این حب هست، میشه همسر، پدر، مادر، فرزند، خواهر و برادر، فامیل و همکلاسی و دوست و رفیق چندین ساله و

دوست دبیرستان و اینها. یعنی میگه به همسرت هم حبت را یواش چون میگه **حَبِیبَکَ** هر کسی که حبیبت هست احترام ها را داشته باشیم حریم‌ها را داشته باشیم دشمنی ها را هم داشته باشیم تا یه جایی، اعتدال را باید داشته باشیم. در مورد همسر هم ما همین حکم را داریم. یه حریمی باید برای خودمون داشته باشیم. در مورد فرزند یه لایه بالاتر میشه. پس خیلی بیشتر باید مواظب باشیم چون آدم با همسر نزدیکتر هست. پدر و مادر همچنین. حتی با پدر و مادر هم باید حریم نگه دارید خواهر و برادر که دیگه بدتر، حتما شما باید حریم بین خواهر و برادر داشته باشید. واسه چی ما احساس صمیمیت با خواهر می‌کنیم تمام ریز و درشت زندگی‌مون را به خواهرمون میگیم، بعد فردا مشکل‌مون داخل خونه‌مون حل شده نمی‌دونیم اون چیزی که به خواهرمون گفتیم و لو دادیم را چجوری جمعش کنیم. الان من با همسرم مشکل پیدا کردم، تلفن را بر میدارم همه اسرار و ریز و درشت زندگیم را به خواهرم میگم بعد ما با هم آشتی می‌کنیم تموم میشه میره اون آبرویی که بردم اون اتفاقی که رقم زدم را نمی‌تونم جمعش کنم. حریم‌ها را باید حفظ کنیم.

**أَحْبِبْ حَبِیبَکَ هَوْناً مَا، عَسَی أَنْ یَکُونَ بَغِیضَکَ یَوْماً مَا؛ وَ أَبْغِضْ بَغِیضَکَ هَوْناً مَا، عَسَی أَنْ یَکُونَ حَبِیبَکَ یَوْماً مَا.**

اینو حفظش کنید خیلی قشنگ هست. حکمت ۲۶۸ نهج‌البلاغه.

من و شما همه‌مون یه چیزی بین خودمون و خدامون داریم که همسرمون هم نمی‌دونه؛ غیر از اینه؟ چرا باید سِر خودمون را که بین خودمون و خدامون هست به همسرمون بگیم و آبروی خودمون را، وجهه و حرمت خودمون را پیش همسرمون ببریم؟ همسر که میگم نزدیک‌ترین فرد به آدم هست. چرا باید حرمت خودم رو پیش پدر و مادر از بین ببرم؟ با گفتن یک سِری که نباید بگم چرا نسبت به بچه‌هام همچین حریمی را باید بشکنم؟ حریم‌ها خیلی قشنگ هست. اگر توی خانواده‌ای حریم رعایت بشه دیگه نه دعوا هست نه اختلاف هست نه تنِش. همیشه همه محترم هستند همه عزیز هستند همه دوست داشتنی هستند.

دوستان: استاد هم فرمودند بیشتر دردسرهایی که داریم از عدم حفظ سِر هست. استاد: دقیقاً! ما مشکل مون اینه که حفظ سر نداریم حالا اینو شما بیا توی سطح کلان جامعه، ببینید چه خبر هست. حفظ سِر جزو نشانه‌های مومن هست. ما اسرار را حق نداریم لو بدیم به نزدیکترین کس‌مون که اینجا میگه **حبیبک**. نگفته کی؟ تعیین نکرده حبیب کیه؟ حبیب از بالاترین شخص زندگی‌مون که همسرمون هست تا همکلاسی، رفیق، نمی‌دونم همکار، هر کسی که هست ما اجازه نداریم اسرار شخصی خودمون را لو بدیم. ( دقیقه ۶۰) خسته نباشید.

**وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِین**

**اللّهُمّ اجْعَلْنا وَجِیها بِالْحُسَینِ علیه السلام فِی الدّنْیا وَ الْآخِرَةِ**